

# شب‌های بعد از هزار و یک شب



O رایکا بامداد

عنوان کتاب: دماغ دراز کوچولو

نویسنده: ویلهلم هاوف

مترجمان: هرمز ریاحی، اناتالینا ایوانووا

تصویرگر: لورا استارد

ناشر: نشر پیکان

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۳

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

تعداد صفحات: ۹۵ صفحه

بها: ۱۶۰۰ تومان

ترجمه شود. در زمان شکسپیر نیز بودند نمایشنامه نویسان بزرگی مانند بن‌جانسون که آن طور که شایسته آنان بود، مورد توجه قرار نگرفتند. اگرچه در مورد هاوف، کوتاهی عمر نیز بی‌تأثیر نبوده است.

به هر حال، ویژگی‌های ساختاری و تخیل شناختی افسانه «دماغ دراز کوچولو»، نشان می‌دهد که ویلهلم هاوف در افسانه سرایی، چیزی از مشهورترین افسانه سرایان بزرگ، از جمله هانس کریستین آندرسن کم ندارد. قبل از نقد کتاب، می‌خواهم پیشنهادی به خوانندگانی که می‌خواهند این کتاب را بخوانند، بدهم. می‌خواهم از خوانندگان بخواهم پیش‌گفتاری را که در ابتدای کتاب آمده است، نخوانند. این پیش‌گفتار، هم بخشی از داستان را لو می‌دهد و هم می‌کوشد بخشی از مهم‌ترین بزنگاه‌های داستان را با زبانی پُر تکلف، تأویل کند و ذهنیتی از پیش تعیین شده را به مخاطب تحمیل کند. معمولاً جایی این‌گونه تحلیل و نظرها، انتهای کتاب است تا مخاطب بتواند با ذهنی باز و خودانگیز، داستان را بخواند و ارزیابی و تحلیل خودش را داشته باشد.

## خلاصه داستان

افسانه «دماغ دراز کوچولو»، حکایت رمانس گونه‌ای یک سقوط است و مسیری که قهرمان نوجوان باید برای رسیدن به مرتبه‌ای بالاتر طی کند. زمان و مکان قصه، چنان که در تصاویر نیز بر آن تأکید شده است، در فضایی قرن نوزدهمی و در آلمان می‌گذرد.

قهرمان داستان، پسری است به نام «یاکوب» که به همراه مادرش در بازاری مشغول سبزی‌فروشی است. روزی پیرزن زشت و بدخلقی به بازار می‌آید و با غرولند و وسواس، سبزی‌های آنان را خراب می‌کند. «یاکوب» از این کار خود خواهانه پیرزن عصبانی می‌شود و شروع به فریاد زدن به سر پیرزن می‌کند. «یاکوب» در این جای داستان، حرف‌هایی به زبان می‌راند که بعداً در ادامه قصه، اسباب دردسر و سرگشتگی او می‌شود. او هر بار که زشتی پیرزن را

ویلهلم هاوف، نویسنده داستان «دماغ دراز کوچولو» که در دوره طلایی رومانتیسیسم آلمانی آثار خود را به رشته تحریر درآورده، در این اثر نشان داده است که نه تنها دلبستگی زیادی به احساسات و تخیلات عالم رومانتیک داشته بلکه بن‌مایه‌های قوی اثرش را ملهم از آثاری مثل «هزار و یک شب»، به وجود آورده که جهان تازه گشوده‌ای از ادبیات مشرق زمین در آن دوره بوده است.

می‌توان گفت که افسانه «دماغ دراز کوچولو»، کشف یک نویسنده نیز هست؛ نویسنده‌ای که زیر تالو ستارگان پُر نور و شاخص شعر و ادب آلمان آن دوره، اندکی مهجور و گم‌نام مانده است. ویلهلم هاوف نویسنده‌ای است که در اوج جنبش مانتیسیسم آلمانی زیسته و چنان که از شرح حال او در این کتاب پیداست، در مدت عمر کوتاه خود - بیست و پنج سال - آثار متعدد و متنوعی خلق کرده است؛ از داستان‌های تاریخی و طنز و هجو گرفته تا شعر و قصه‌های پریان که تعداد کل آن‌ها به سی جلد می‌رسد.

چنان که گفتیم، مانند اکثر شاعران و نویسندگان عصر رومانتیک که تازه با ادبیات مشرق زمین آشنا شده بودند و جذبه این آثار در نوشته‌ها و سروده‌هایشان پدیدار می‌شد، هاوف نیز از بسیاری عناصر روایی و قصوی «هزار و یک شب» سود برده است.

اما چرا گفتیم کشف یک نویسنده؟ اگر به دوره‌ای که هاوف در آن زندگی می‌کرده است، دقت کنیم، می‌بینیم که شروع قرن نوزدهم و یا به عبارتی، یک ربع قرن اول قرن نوزدهم، اوج شکوفایی مکتب رمانتیسیسم در اروپا و مخصوصاً در آلمان است که در همه زمینه‌ها، فلسفه و ادبیات و دیگر علوم، دارای چهره‌های بسیار شاخصی بود. ویلهلم هاوف نیز هم‌دوره و هم عصر بسیاری از اینان بود. از جمله برادران گریم که در آن زمان، چهره‌های بسیار شناخته شده‌ای بودند پس تعجبی ندارد اگر نویسنده‌ای مثل هاوف به چشم نیاید و با همه توانایی‌اش در افسانه سرایی و نوشتن قصه‌هایی با چنین مضامین اصیلی، دور از چشم بماند و امروز برای اولین بار آثارش به فارسی

به سخره می‌گیرد، پیرزن نیز گویی برای یادآوری خودش و البته هشدار دادن به مخاطب، روی آن کلمات، به شکلی طعنه‌آمیز تأکید می‌کند:

«پیرزن گفت: دماغ درازم را دوست نداری، پسرک؟ خودت هم صاحب چنین دماغی خواهی شد... از گردن قلمی‌ام خوشتم نمی‌آید؟ پس تو گردنی نخواهی داشت، کله‌ات درست روی شانه‌ات جا خوش می‌کند.»

سیس پیرزن، «یاکوب» جوان را به بهانه بردن وسایلی که خریده است، به خانه‌اش می‌کشد: خانه‌ای که از بیرون به کلبه‌ای محقر می‌ماند، اما در درون قصر با شکوهی است. او به عنوان مزد زحمت «یاکوب»، او را به ناهار دعوت می‌کند و سوپ، به او می‌خوراند که سرنوشتش را دگرگون می‌سازد. «یاکوب» پس از خوردن سوپ، به خواب عمیق می‌رود؛ خوابی که شروع استحاله او به صورت یک است.

سیس یاکوب هفت سال، مرتبه به مرتبه از خدمتکاری دون، به آشپزی ماهر بدل می‌شود. ماجراهای اصلی داستان هنگامی شروع می‌شود که «یاکوب» تازه از خواب بیدار می‌شود و گیج و بی‌خبر از همه جا به بازار و سراغ مادرش می‌رود. مادر چنان از دیدن او هراسان می‌شود و او را از

## قهرمان داستان در دفاع از

### محصول و سرمایه خود،

### دچار آن چنان تقدیر هولناک و

### پرفراز و نشیبی می‌شود که شاید

### در هیچ قالبی به غیر از قالب افسانه

### نگنجد

خودش می‌راند که پسرک باورش نمی‌شود. پدر پینه دوزش هم او را به جا نمی‌آورد و وقتی چهره جدیدش را در آینه سلمانی می‌بیند و متوجه می‌شود خواب او، خوابی هفت ساله بوده است، تصمیم می‌گیرد دور از خانواده‌اش و به واسطه هنر آشپزی، درجایی مشغول به کار شود. او به یمن آشپزی بسیار خوبش، موفق می‌شود در دربار یک دوک کار کند و شهرتی برای خود فراهم آورد.

روزی «یاکوب» تعدادی گاز برای غذای دوک می‌خرد و وقتی می‌خواهد آن‌ها را سر ببرد، یکی از آن‌ها شروع به صحبت می‌کند. «یاکوب» در می‌یابد که او دختر جادوگری است که توسط یک جادوگر دیگر طلسم شده است. در همین احوال، شاهزاده‌ای مهمان دوک می‌شود و «یاکوب» غذای کاملی برای او تدارک می‌بیند. اما شاهزاده از

«حلوای تنتناتی» حرف می‌زند و آن خوراکی را می‌خواهد؛ چیزی که «دماغ دراز» حتی اسمش را هم نشنیده است. سرانجام «میلوشکا»، دختر طلسم شده جادوگر، طرز پخت آن حلو را به «یاکوب» یاد می‌دهد، اما شاهزاده آن را نمی‌پذیرد؛ چون گیاهی را که طعم خوشمزه این غذا حاصل آن است، در آن نمی‌یابد.

«یاکوب» و «میلوشکا» پس از پی‌گیری زیاد، سرانجام این گیاه را که نامش «بیشترین عطسه کن» است، پیدا می‌کنند. «یاکوب» در می‌یابد که این همان گیاهی است که او را به این شکل درآورده. با بوییدن آن گیاه، «یاکوب» به شکل اول خود باز می‌گردد و از دربار دوک می‌گریزد. او به پاس کمک‌های «میلوشکا»، وی را به سرزمینی که از آن جا آمده است، می‌برد و پدرش، طلسم دختر را برمی‌دارد. «یاکوب» با پاداشی که از پدر «میلوشکا» می‌گیرد، به خانه و نزد پدر و مادرش برمی‌گردد و همه چیز به خیر و خوشی پایان می‌گیرد.

### روایتی پُرپیچ و خم

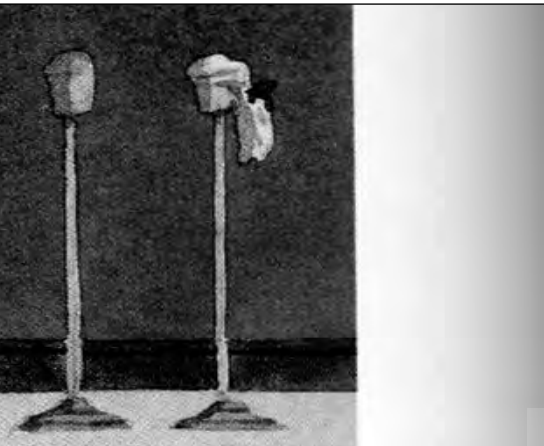
اولین چیزی که در داستان و همین‌طور در این خلاصه نه چندان کوتاه، جلب توجه می‌کند، اوج و فرودهای زیاد داستان و تنوع رخدادهاست. وقتی قهرمان از خواب هفت ساله بیدار می‌شود، ما در اواسط داستان هستیم، اما با این اتفاق، ماجراهای تازه‌ای در حال شکل‌گیری‌اند. قهرمان داستان، در دفاع از محصول و سرمایه خود، دچار آن چنان تقدیر هولناک و پرفراز و نشیبی می‌شود که شاید در هیچ قالبی به غیر از قالب افسانه ننگنجد. عنصر اساسی این افسانه، دور افتادن از خود، از خانواده و ملالی است که از این دور افتادن حاصل می‌شود.

سقوطی که قهرمان را از یک انسان به یک سنجاب تبدیل می‌کند. و کارهای عبث و دونی که «یاکوب» در این هفت سال انجام می‌دهد، به مثابه دور افتادن از خود است و وقتی به سبب چهره زشتش، از جانب پدر و مادر رانده می‌شود، به مثابه دورافتادن از خانواده و سرزمین است که با سفر قهرمان به جایی دیگر آغاز می‌شود.

او ابتدا مانند «پرومته»‌ای که مغضوب خدایان شده باشد، توسط پیرزن جادو می‌شود و سفری سالکانه و رویاگون در پیش می‌گیرد و در طول این سال‌ها به کارهای پست گماشته می‌شود و پس از بیداری، داستان دیگری در مقابل ما گشوده می‌شود که این بار، سفری جغرافیایی است و نقطه بازگشت او به خانه‌اش می‌شود.

شاید توصیف‌های دقیق ابتدای داستان، از

وضع و حال «یاکوب» و خانواده‌اش و همین‌طور محیطی که در آن زندگی می‌کند، به این دلیل باشد که شرایط خوش و عادی که قهرمان در آن به سر می‌برد، در ذهن مخاطب بنشیند و رسوب کند و بعد از آن، وقتی او یک‌ه و تنها و در مسیری مشقت‌بار و پُر پیچ و خم می‌افتد، بهتر بتواند با او همذات‌پنداری کند.



### قهرمان داستان،

ابتدا مانند «پرومته»‌ای که

مغضوب خدایان شده باشد،

توسط پیرزن جادو می‌شود و

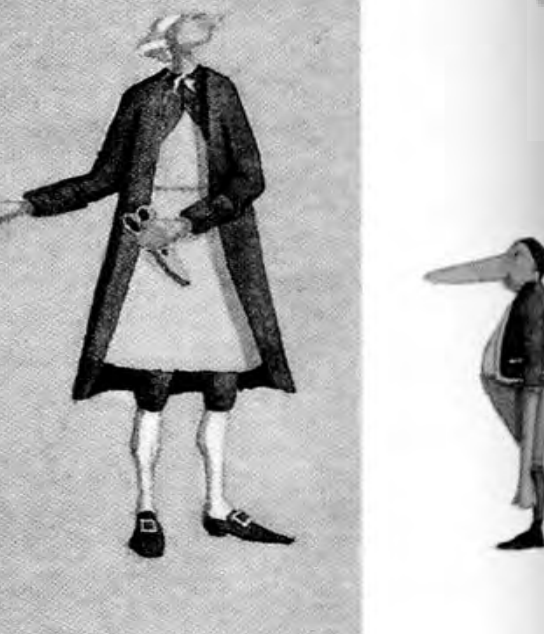
سفری سالکانه و رویاگون

در پیش می‌گیرد و

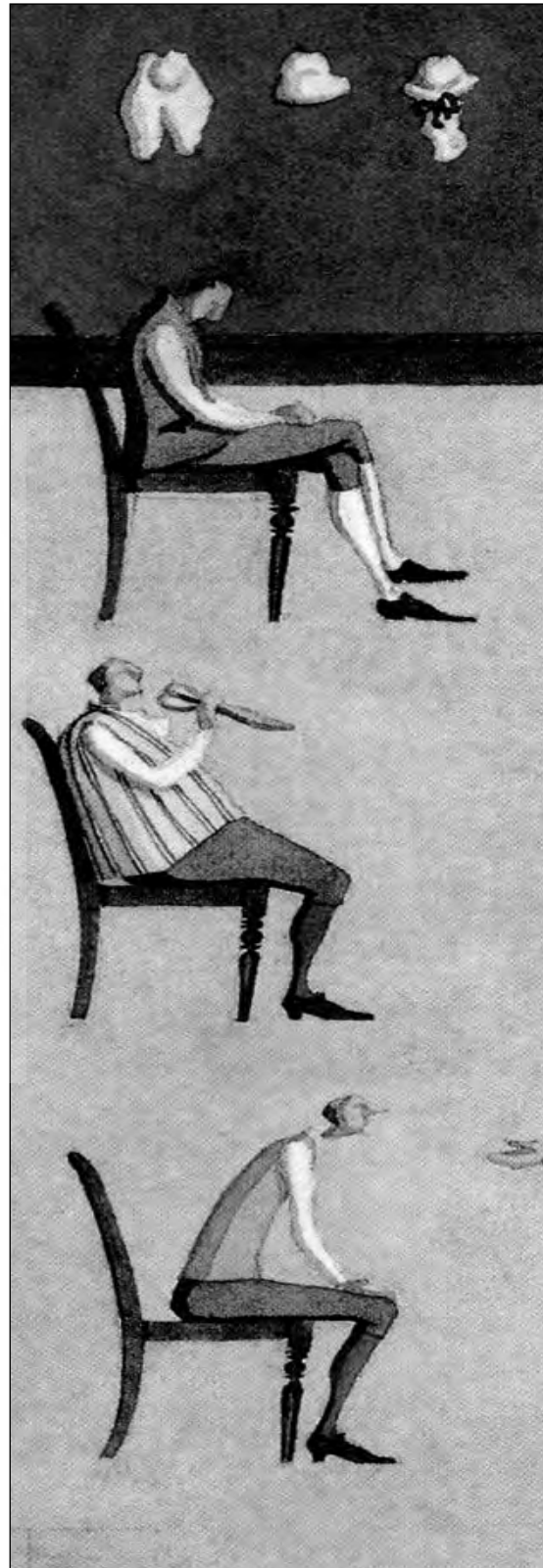
پس از بیداری،

داستان دیگری در مقابل ما

گشوده می‌شود



نویسنده در به وجود آوردن داستانی با فراز و نشیب‌های بسیار تا آن جا پیش می‌رود که حتی در آخر داستان که همه چیز به خوبی و خوشی تمام شده است، باز به دربار دوک باز می‌گردد و خلاصه‌ای فهرست‌وار از رخداد‌های بعد از فرار «دماغ دراز» از دربار را به عنوان حسن ختام می‌آورد:



«من فقط همین را می‌گویم: پس از ناپدید شدن یاکوب همه در پی آشپز کوچولوی دوک بودند. شاهزاده به دوک تهمت زد... این جنگ و جدال به جنگ واقعی تبدیل شد تا آنجا که مردم به خاطر می‌آورند، بزرگترین جنگ در تاریخ کشورشان...»

#### ساختار هزار و یک شبی

با یک قیاس کلی و نگاهی به دیگر افسانه‌های مغرب زمین، می‌توان عناصر تخیلی افسانه‌ها و ساختار روایی آن‌ها را به دو دسته تقسیم کرد: اولاً، قصه‌ها و افسانه‌هایی که هر ملتی با توجه به جغرافیا، فرهنگ و زبان خود خلق کرده است و به لحاظ عناصر تخیلی و بن مایه‌هایی که در آن آثار وجود دارد، به قومیت و فرهنگ و تبار خاصی اشاره دارند و در واقع روح فرهنگ و سرزمین خودشان را می‌نمایانند. اما با ورود آثاری مثل «هزار و یک شب» به فرهنگ اروپایی، قصه‌ها و افسانه‌های مغرب زمین تأثیر و تغییرات ظریفی پذیرفتند. این دست از افسانه‌ها، مخصوصاً در دوره رواج رمانتیسیسم که اوج تأثیر «هزار و یک شب» بر آثار اروپایی‌ها بود، نمود بیشتری پیدا می‌کند. در اثر حاضر نیز وقتی به توالی رخدادها می‌نگریم، به وضوح این تأثیرها را در ساخت فانتزی اثر می‌بینیم. مثلاً خواب هفت ساله «یاکوب» که او را به دنیایی فراواقعی می‌برد. چنین کارکردهای رازآمیزی و همین‌طور در هم آمیختگی زمانی اتفاقات، یکی از عناصر اصلی قصه‌های «هزار و یک شب» یا اساساً افسانه‌های شرق است. طلسم شدن دختر جادوگر در این افسانه و به هیأت غاز درآمدن او نیز شکل دیگری از این تأثیرات است و ما با این شیوه استحاله شدن، در قصه‌های «سندباد بحری» رو به رو بوده‌ایم. هم چنین، کارکردی که عدد هفت در این افسانه دارد و یا سلوکی که به هفت وادی یا هفت حلقه می‌انجامد، ریشه‌ای کاملاً شرقی دارد.

#### سلوک یک سالک یا بلوغ نوجوانانه

پیش‌تر گفتیم که حرکت ناخواسته قهرمان داستان، به نوعی یک سلوک عارفانه و رازوار هم به نظر می‌آید. وقتی به رویای هفت ساله قهرمان نگاهی بیفکنیم، متوجه این نکته می‌شویم که قصه از ابتدای حرکت ناخواسته و نفرینی که قهرمان، بی‌رحمانه به آن دچار شده است، همین تصور را دنبال می‌کند. او در سال اول، باید کفش‌های پیرزن را روغن بمالد و برق بیندازد. در سال دیگر، به صید پرتوهای آفتاب گماشته می‌شود و در سال بعد که قبل از شروع

او به آشپزی است، به برق انداختن کف شیشه‌ای خانه مشغول می‌شود. این کارها هر کدام به نوعی در ظاهر عبث و بیهوده به نظر می‌رسند؛ کارهایی دون که مخصوص موجوداتی است که به صورت خوکیچه‌های هندی و سنجاب تقلیل یافته و مسخ شده‌اند. البته، چنان که از کیفیت معنایی این اعمال برمی‌آید، یعنی صید پرتوهای آفتاب، جلادادن و برق انداختن، می‌توان برداشت‌ها و تأویل‌های گوناگونی داشت از سلوک و تزکیه و مراقبه، برای رسیدن روح به مراتبی بالاتر با انجام کارهایی که به ظاهر پست شمرده می‌شوند.

بی‌آنکه بخواهیم منکر این برداشت بشویم، این سؤال مطرح می‌شود که این سلوک، چه ارتباطی با قهرمان نوجوان داستان و یا مخاطب نوجوان و یا اساساً چه ارتباطی با نوجوانی دارد؟ «یاکوب»، پسرکی ده - دوازده ساله است و اگر بپذیریم هفت سالی که او پشت سر می‌گذارد، هفت سال آغاز دوره بلوغ و اوج تب و تاب‌ها و دگرگون شدگی‌های دوره نوجوانی نیز هست، به مقصود خود نزدیک‌تر شده‌ایم.

این هفت سال را می‌توان هفت سال پراشته‌بالی بلوغ یک نوجوان در نظر گرفت که باعث

#### طلسم شدن دختر جادوگر در این افسانه

#### و به هیأت «غاز» درآمدن او نیز

#### شکل دیگری از تأثیراتی است که ما

#### در قصه‌های «سندباد بحری»

#### شاهد آن بوده‌ایم

درک و کشف تازه‌ای در مسیر زندگی‌اش می‌شود. بلوغ جنسی نوجوان که به نوعی با پوست انداختن «قهرمان» و در هیأت سنجاب درآمدن او بروز پیدا می‌کند، یا وقتی از خواب هفت ساله برمی‌خیزد و دست و پای بزرگ و صورت خشن خود را می‌بیند که به نوعی باز نمود ترس ناخودآگاه نوجوان است از رشد و تغییرات جسمانی خود و یا سلوکی که از کارهای عبث شروع و به آشپزی چیره دست تبدیل شدن ختم می‌شود، همگی دربرگیرنده مفاهیم و مسائلی است که نوجوان، بعد از بلوغ با آن روبرو می‌شود. به هر حال، می‌توان گفت که در پشت افسون و رویازدگی این افسانه، مثل تمام افسانه‌های دیگر، مسائلی مرتبط با واقعیت و تنگناهای روحی و روانی نوجوانی، نهفته است.